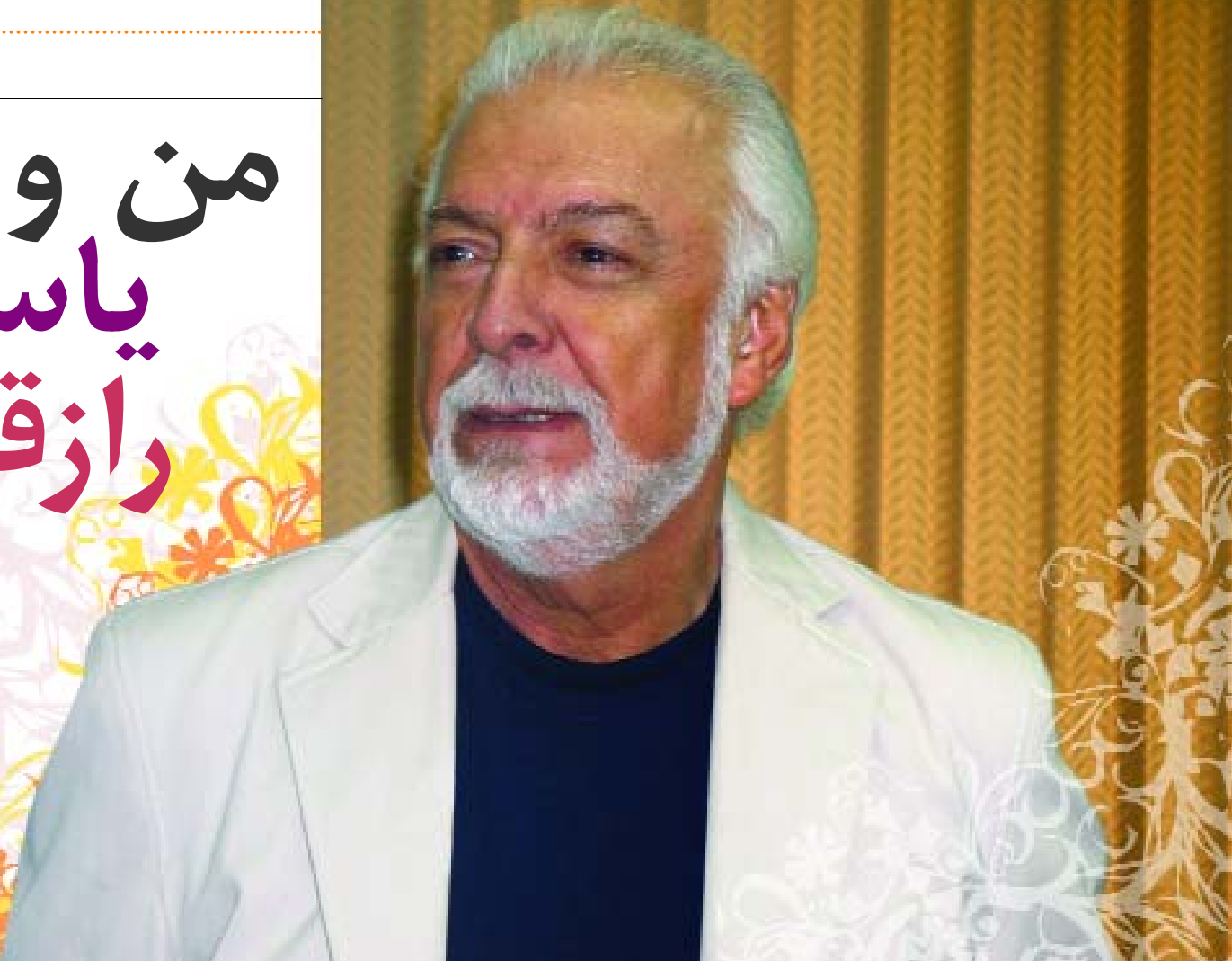


من و یاس رازقی



گفتگو با استاد چنگیز جلیوند گوینده و مدیر دوبلاژ

علیرضا ناصری

شایستگی و با آداب سخن بگوئیم او هم به تدریج روی نوع و کیفیت بیانش دقت می‌کند مثلاً اینکه شما کلماتی مثل «لطفاً، خواهش می‌کنم و استدعا می‌کنم» بکار برید یا «فرمودید بجای گفتید» ضمن اینکه بهتر ارتباط برقرار می‌کنید کلاس ممتازی هم در مراعات آداب معاشرت برای خود تعریف می‌کنید.

هر چه آدم‌ها بتوانند زیباتر، شیرین‌تر و دلچسب‌تر صحبت کنند، حرفهایشان ارزش بیشتری پیدا کرده، بهتر به آنها گوش می‌دهند و مفاهیم بهتری با دیگران برقرار می‌کنند، همانطور که در مجادلات اجتماعی و دعواهای خیابانی، گاهی با تغییر نوع گفتار و لحن کلام ما، آتش اختلاف و دعوا فروکش می‌کند و یا در مراجعات اداری و برخوردهای کاری هم نوع استفاده از کلمات و لحن اداء آنها می‌تواند در ایجاد ارتباط بهتر، بیان منظور روشن‌تر و نتیجه‌گیری سریع‌تر به ما کمک کند و در کنار اینها آرامش، بهترین راه موفقیت در هر مصاحبه و مصاحبتی است.

■ پس استاد شما معتقدید که اولاً خوب صحبت کردن مسری است ثانیاً خوب حرف زدن دو وجه دارد یکی در محتوای گفتار و دوم در فرم و به تعبیری لحن ارائه آن. می‌خواهم بپرسم جنابعالی به عنوان فردی که گویندگی و بیان تخصص‌تان است و نزدیک به ۵ دهه در این زمینه سابقه

■ **علیرضا ناصری:** زمانی که برای آئین گشایش «مرکز مطالعات هنر و سلامت» در دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی در کنار هنرمندانی از سینما، تئاتر، موسیقی، هنرهای تجسمی و... از جنابعالی و برخی دیگر از استادان دوبلاژ و گویندگی هم دعوت بعمل آوردیم این سوال برای برخی همکاران مطرح بود که ارتباط بین این حوزه و سلامت چگونه مطرح می‌شود؟ شاید اولین پاسخی که می‌توان داد اهمیت خوب صحبت کردن است در کیفیت بهتر زندگی و مناسبات و مراودات اجتماعی و اینکه استفاده بجای از کلمات، اداء درست آنها، لحن متناسب با مضمون، بکارگیری تاکیدات بجاروی کلمات کلیدی جمله و بخش‌های محوری گفتار تا چه حد می‌تواند به ایجاد ارتباط مؤثرتر و تعامل بهتر با اطرافیان کمک کند و نزدیکترین مصداقی که می‌توان برشمرد برخی اختلافات خانوادگی است که از سوءتفاهم و عدم توانائی ابراز و ارائه مکنونات قلبی و خواسته‌هایمان نشأت می‌گیرد، ممنون می‌شوم نظر شما را هم در این خصوص بدانیم.

■ **چنگیز جلیوند:** از آنجا که بخش مهمی از ایجاد ارتباطات بشری از طریق «بیان» صورت می‌گیرد لذا ضروری است به نحوه صحبت کردنمان دقت کرده و در صورت نیاز یاد بگیریم با دیگران چگونه باید صحبت کرد و نکته جالب اینکه حتی اگر ما با کسی که خوب صحبت نمی‌کند به

مردم، اشاره فرمودید. وضعیت سخن گفتن و ادبیات رایج گویندگان و مجریان رادیو و تلویزیون یا برخی فیلم‌ها و سریال‌ها را چطور ارزیابی می‌کنید؟

■ به نظرم محدودیت‌هایی در طرز گفتار مجریان رادیو و تلویزیون وجود دارد بطوریکه از تنوع لازم در شیوه‌های اجرا برخوردار نیستند. با این حال مجریانی داریم که بعضاً خیلی شیرین و خوب صحبت می‌کنند که می‌توانند آموزنده‌تر و سرگرم‌کننده‌تر هم صحبت کنند.

■ هر وقت صحبت از فن بیان می‌شود، مردم بیشتر به یاد فن بیان در تئاتر می‌افتند و آموزش‌های تخصصی بیان و تمرین تنفس و... آیا واقعاً تمرین‌های پرورش صدا برای خوب صحبت کردن مردم عادی می‌تواند جایگاهی داشته باشد؟ به دیگر سخن آموزش فن بیان برای مردم توسط چه کسانی با چه تخصص‌هایی باید صورت پذیرد؟

■ من فکر می‌کنم فن بیان به این معنا برای بازیگران لازم است که بخصوص در تئاتر و روی صحنه بتوانند خوب، محکم و موثر صحبت کنند و با ظرفیت تنفسی کافی بتوانند از عهده ارائه نقش‌شان روی صحنه بر بیایند حتی گاهی لازم است بازیگر در یک مونولوگ، ده صفحه بدون وقفه صحبت کند، اینجا قدرت گویندگی، ورزشی عضلات صورت و فک‌ها، نفس‌های دزدکی موقع صحبت کردن و مواردی مانند اینها به کارش می‌آید ولی در محاورات اجتماعی نیازی به فن بیان به این معنا نیست، فقط باید آرازش داشته باشید تا بتوانید از ظرفیت و توانایی تان بهترین استفاده را ببرید.

■ راجع به ارتباطات کلامی بین انسان‌ها صحبت کردیم، مدتی پیش خاطره‌ای را در مورد صحبت کردن با گیاهان برایتان فرمودید. اگر ممکن است خوانندگان ما را هم از این تجربه بهره‌مند فرمایید.

■ من فکر می‌کنم گیاهان و حیوانات می‌توانند احساسات واقعی ما را

کار دارید و با توجه به اینکه مدتی طولانی هم ایران تشریف نداشتید بعد از بازگشت که به تعبیر سهراب سپهری غبار عادت از مسیر نگاهتان کنار رفته بود، در گفتار مردم و فرم بیان کلمات و لحن ادا، جملات آنها چه اشکالاتی را ملاحظه می‌کنید که قابل برطرف کردن است؟

■ به نظر من ایراد خیلی زیاد است، یعنی آدم گاهی خودش را در جامعه بیگانه احساس می‌کند و در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرد که نمی‌داند چه دیالوگی را شروع کند. مثالی از معضل ترافیک بیارم: شما موقع رانندگی چیزهایی می‌بینید و دیالوگ‌هایی از آدم‌های مختلف می‌شنوید که واقعا در ذاتشان نیست ولی انگار موقعیت، آنها را به این طرز بیان وادار می‌کند وقتی به کسی می‌گویید «آقا یک کم بگیر کنار من رد شوم» می‌گوید «آقا مگر خریدی اینجا را» چنان جوابی می‌شنوید که از سؤالتان پشیمان می‌شوید. فکر می‌کنم خود مردم باید به این موضوع توجه کنند و اصلاح آن هم راهی جز آموزش ندارد، به ویژه تلویزیون می‌تواند روی بهبود گویش افراد جامعه بسیار تاثیرگذار باشد. مثلاً می‌شود تیزرهای کوتاه با گفتار موثر ساخت، با این سوز که چگونه با یکدیگر حرف بزنیم؟ چگونه همدیگر را درک کنیم؟ چقدر حرف هم را می‌فهمیم؟ اینها همه می‌توانند به ایجاد فضای عمومی بهتر و آراش بیشتر در مناسبات اجتماعی کمک کنند.

■ پس شما معتقدید خوب صحبت کردن بیش از آنکه ذاتی باشد اکتسابی و قابل آموزش است؟

■ بله، باید معلم داشت، چون حتی گاهی خودمان فکر می‌کنیم خوب صحبت می‌کنیم در حالیکه مخاطبین ما این احساس را ندارند. باید تاکید کنم اگر می‌خواهیم جوری صحبت کنیم که موثر باشد باید فکر کنیم که اولاً چه چیزی می‌خواهیم بگوئیم و ثانیاً آنرا چگونه بگوئیم تا ما را بپذیرند و بیسندند و باور کنند. بخصوص در گفتگوهای خانوادگی مهم است که



درک کنند. مثلاً اگر شما صاحب اسبی باشید و دوستش داشته باشید و از او با علاقه و دقت مراقبت کنید، با حرکات و نگاه‌هایش از شما سپاسگزاری می‌کند. وقتی به گوشش دست می‌کشید، پشت گردنش را به آرامی ماساژ می‌دهید یا مثل سوارکارها گلویش را نوازش می‌دهید او توجه شما را درک می‌کند و به تدریج به صاحبش علاقمند خواهد شد بطوری که شما را در میان جمع و از فاصله‌ای دور، از سایرین تشخیص می‌دهد. به هر حال اسب می‌فهمد که موجود دیگری از بیرون دنیای خودش به او توجه دارد.

همه ما مخلوقات خدائیم، ما را به گونه‌ای آفریده با شئون والای انسانی و سایر موجودات را در مراتب دیگری.

و اما آن خاطره: من در پاسیوی کوچک خانه‌ام تعدادی گلدان دارم که خیلی به آنها رسیدگی می‌کنم از جمله یک گلدان یاس رازقی با گل‌های هشت پر خیلی خوشبو. من همیشه علاوه بر اینکه آبش می‌دادم و اسپری می‌کردم با او صحبت هم می‌کردم: چقدر خوشگل شدی، چقدر گل‌هایت قشنگ و خوشبوست، یکی از گل‌های تو به اندازه صد تا گل دیگر عطر دارد، توکی هستی؟... به هر حال مثل آدم بزرگی که دارد با کودک نازنینی صحبت می‌کند من با او راز و نیاز می‌کردم، خیلی دوستش داشتم و احساس می‌کردم حرف‌های من را می‌فهمد. تا اینکه چند ماهی رفته خارج از کشور،

همسران چه کلماتی بکار می‌برند و چگونه ادا می‌کنند و حتی آکسان را روی چه بخشی از جمله می‌گذارند که بیشترین تاثیر را بگیرند، به همه اینها باید فکر کرد. مثلاً در نظر بگیرید خانمی خیلی عادی از همسرش پرسد «عزیزم کجا بودی؟» یا اینکه روی «کجا» آکسان بگذارد، خیلی فرق می‌کند. شوهرش هم تبعاً جواب خواهد داد «حالا حتماً تو باید بدونی من کجا بودم؟» لذا یک سوال ساده تعبیر می‌شود به یک بازجویی و نهایتاً منجر می‌شود به دعوا! باید عادت کنیم به درست، دلنشین، زیبا و عاشقانه صحبت کردن.

■ این آموزش در هر سنی میسر است یا الزاماً از سنین پائین بایستی صورت پذیرد؟

■ طبیعتاً آموزش در سن پائین هم موثرتر است و هم ماندگارتر، ضمناً اثر هم‌افزایی دارد و می‌تواند طی سال‌ها روی دیگران تاثیر گذاشته و شاید به صورت ناخودآگاه آموزگار دیگران هم باشد.

■ خانم‌ها بهتر صحبت می‌کنند یا آقایان؟

■ در صحبت کردن هر چه لطافت بیشتر باشد طبیعتاً قشنگ‌تر است و خانم‌ها نوعاً از آقایان زیباتر و لطیف‌تر صحبت می‌کنند و معمولاً صلح‌آفرینان جهان، نسوانند...

■ استاد جنابعالی به اهمیت رسانه‌های دیداری و شنیداری در آموزش غیرمستقیم مخاطبان و تاثیر آنها روی فرهنگ شفاهی و گفتاری



کدام از این‌ها برای من جایگاه خودشان را دارند و هیچ وقت نمی‌توانم خاطره‌شان را فراموش کنم ولی در پاسخ به سؤال شما آقای دکتر، کلاً برانندو یک بازیگر استثنایی بود و به تعبیری مکتب و سبک جدیدی را به سینما معرفی کرد. همانطور که رابرت دونیرو - مشهور است که برانندو در پاسخ به سوالی که از او پرسیده بودند بازیگری را تعریف کند، گفته بود «بازیگری قبل از برانندو یا بعد از برانندو؟» در مجموع به برانندو و گویندگی‌هایی که به جای او در فیلم‌های مختلف انجام داده‌ام، خیلی علاقمندم مثل فیلم «دزیره» که شما آن سکانس آخرش را خیلی دوست دارید آنجا که می‌گوید «دزیره؛ شمشیر را مثل چتر دست نگیر...»

■ **موقع صحبت کردن بجای بازیگران ایرانی چطور؟ همین احساس را پیدا می‌کردید؟**

■ **بله، وقتی بجای فردین صحبت می‌کردم چون مردمی بود. خودم را موظف می‌دانستم در تمام فیلم‌ها بجایش یک شکل و با یک صدا صحبت کنم همانطور که در «گنج قارون» با محبوبیتی که داشت تا آخرین فیلمی که من به‌جایش صحبت کردم همان حال و هوا و گویش مردمی را داشت چون غیر از آن را مخاطبین‌اش نمی‌پسندیدند کما اینکه وقتی فیلم «غزل» را بازی کرد از مردم و طرفداران خودش دور شد. روی او هم حساس هستم و خیلی دلم می‌خواهد چنین گویشی را برای یکی از هنرپیشه‌های ایرانی داشته باشم که متأسفانه امکانش نیست و آن فضا خالی است و من باید فقط در آرزوی باشم.**

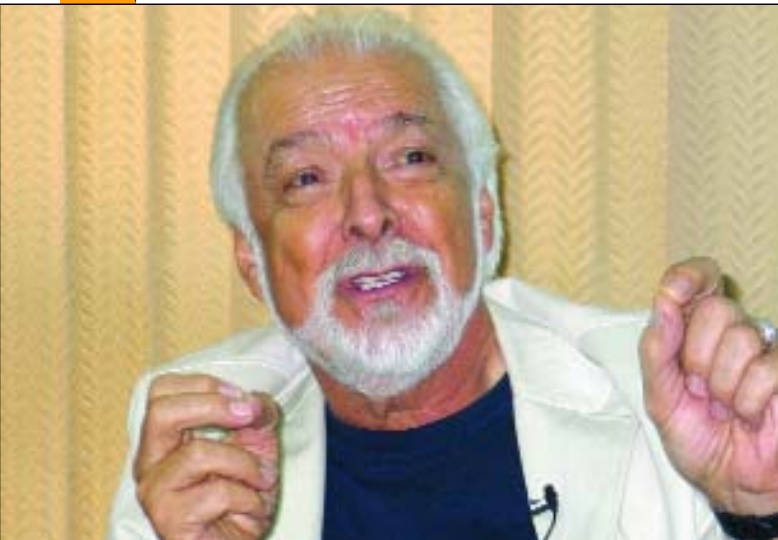
■ **(با احتیاط، من و من و مقدمه‌چینی سوالم را مطرح می‌کنم و از اواسط سوال که با تصدیق‌های معنادار، پیاپی و ناشی از بی‌حوصلگی ایشان مواجه می‌شوم، مسیر سوال را به سمت خنثی‌تری هدایت می‌کنم):**

جناب جلیلود استحضار دارید که در هر حرفه‌ای در میان تمام فعالین آن حوزه، فرد یا افرادی شاخص و مطرح هستند؛ یا به لحاظ شایستگی‌های فنی و تخصصی نزد کارشناسان و صاحب‌نظران، شاخص و شناخته‌شده هستند، یا بصورت رسانه‌ای درمیان مردم عادی، مطرح، مشهور و احیاناً محبوب. در حرفه یا هنر دوبلاژ و گویندگی فیلم کسانی که علاقمند هستند و سیر دوبلاژ را دنبال می‌کنند، با بسیاری صداها - اعم از آقایان و خانم‌ها - زندگی کرده‌اند و یا حتی با دوبله فیلم‌های انیمیشن از دوران کودکی خاطره دارند، جنابعالی به عنوان یک پیشکسوت دوبلاژ، الان که به گذشته و به چند

وقتی برگشتم دیدم زرد و پژمرده شده. تعجب کردم، از نحوه مراقبت‌هایم در دورانی که نبودم پرسیدم مشخص شد هیچ تفاوتی با مراقبت‌های خودم نداشته. خیلی ناراحت شدم نشستم باهاش صحبت کردم: «توجهات شده؟ چرا اینجوری شدی؟ توکه خیلی شاد و خوشگل و سرحال بودی، چرا اینقدر رنگت زرد شده؟ ناخوشی؟ تب داری؟...» هر روز در کنار مراقبت‌های معمول، چند دقیقه‌ای با او صحبت می‌کردم تا اینکه به تدریج تغییراتی حاصل شد و بعد از ۲.۳ ماه برگشت به همان حال و هوای اولش و شروع کردن به غنچه کردن. احساس کردم انگار واقعاً حرف من را می‌فهمد، گفتم «خانمی، تو بیماریت این بود که من پیش‌ات نبودم، ای وای... تو که نبات هستی اگر یک نفر را دوست داشته باشی و تو را ترک کند اینجوری می‌شوی وای به آدم‌هایی که همدیگر را دوست داشته باشند و از هم جدا شوند...»

■ **جناب جلیلود اجازه می‌خواهم چند تا سوال هم از دوبله ببرسم. اولین سوال که تکراری هم هست ولی همیشه جذابیت مطرح کردن دارد این که طی نزدیک به نیم قرن فعالیت در دوبله، در فیلم‌های بسیاری گویندگی یا مدیریت دوبلاژ کرده‌اید، خودتان به لحاظ حسی با کدام بازیگر، کدام فیلم و کدام مجموعه مانوس‌ترید؟**

■ **(با مکث و تأمل فراوان) راستش من در هزاران فیلم صحبت کرده‌ام و اغلب هم نقش‌های اول و بازیگران مشهور دنیا بوده، نسبت به هر کدامشان حساسیت بخصوصی دارم یعنی اگر بخواهم انتخاب کنم و بگویم روی مارلون برانندو بیشتر از بقیه حساسیت دارم ممکن است بی‌انصافی شود به ریچارد برتونی که در «کلثو پاترا» به جایش صحبت کرده‌ام یا گریگوری پک در «توپ‌های ناوارون»، «طلاهای مکننا» یا «کشتن مرغ مقلد» - که اسکار گرفت - یا مثلاً نمی‌توانم فراموش کنم «بیلیاردباز» پل نیومن، «پرنده‌باز آلکاتراس» برت لنکستر یا ماکسی میلیام شل در فیلم «محاکمه نورنبرگ» - که او هم اسکار گرفت - هر کدامشان جایگاه بخصوصی دارند ولی پل نیومن و مارلون برانندو مردمی‌ترند و من به آنها نزدیک‌ترم. فیلم «زاپاتا» را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم همانطور که «بیلیاردباز» را و گویندگی‌ای که در آنها کردم کاملاً متفاوت است و هیچکدام چنگیز جلیلود نیست و صداهایی هم که برایشان انتخاب کردم شبیه صدای خودشان بوده. این دو تیپ‌هایی کاملاً متفاوت بودند یکی آدمی بیلیاردباز و مردمی که توی سالن‌های بیلیارد بزرگ شده و دیگری روستایی جاه‌طلب و مرد جنگی که در میدان جنگ و گریز بزرگ شده، هر**



**چگونه با یکدیگر حرف بزنیم؟ چگونه همدیگر را درک کنیم؟
چقدر حرف هم را می‌فهمیم؟ اینها همه می‌توانند به ایجاد فضای
عمومی بهتر و آرامش بیشتر در مناسبات اجتماعی کمک کنند.**

کنار گذاشته بودم و این همواره مثل یک عقده مرا زجر می‌داد. البته در آمریکا هم که بودم سعی می‌کردم در هرکاری که ورود می‌کردم باز چنگیز جلیلود شوم، فرقی نمی‌کرد مکانیکی، سوپرمارکت یا رستوران‌داری، هر کاری آنجا کردم موفق بودم ولی چون از کار اصلی‌ام دور بودم خیلی خیلی خیلی از رفتنم پشیمان بودم البته آنجا به هر حال بچه‌ها تحصیل کردند و الحمدلله موفق هم شدند، خودم هم شروع کردم به درس خواندن، همیشه دلم می‌خواست اگر دوبلور نمی‌شدم دبیر تاریخ و جغرافی می‌شدم چیزی که عاشق‌اش بودم و نشدم. به هر حال در آن سال‌ها این افکار آزارم می‌داد تا اینکه بچه‌ها به ثمر رسیدند و دیگر مسئولیتم را در قبال آنها انجام داده بودم، تصمیم گرفتم برگردم سر کار اول و عشق اصلی‌ام.

یک نکته را هم عرض کنم و آن اینکه اگر چه حرفه اصلی من گویندگی و کلام و بیان بود هیچ وقت قبول نکردم بروم در یکی از رسانه‌ها و ماهواره‌های خارجی نقشی داشته باشم یا به عنوان گوینده خبر بگویم یا مجری برنامه‌ای شوم که از همه‌شان بهتر می‌توانستم این کار را بکنم ولی هرگز این کار را نکردم. با خودم گفتم اگر من این کار را بکنم چنگیز جلیلود و آن اسطوره‌ای که مردم لطف دارند و می‌گویند همه‌اش خراب خواهد شد. من نباید چنین کاری کنم آنجا جایگاه من نیست من اگر بخواهم این کار را انجام بدهم باید دوباره پشت میکروفن‌های استودیوهای تهران بنشینم و این برای من خیلی حائز اهمیت بوده و آرزو داشتم که روزی برگردم و همیشه با خدای خودم که صحبت می‌کردم می‌گفتم خدایا اگر امکان دارد یک بار دیگر به من این فرصت را بده که بنشینم پشت میکروفن‌های آنجا، نه برای گفتن رل اول، یک رل مردی، یک رل کوچولو بگویم. آرزویم بود که این کار را بکنم و خداوند را سپاس می‌گویم که به آرزویم رسیدم و آدمم و طی این مدت ۳۰۰-۴۰۰ نقش اول گفتم (با خنده)...

■ به خاطر وقتی که به ما دادید متشکرم و برایتان آرزوی سلامتی می‌کنم. ان شاء... سالیان دراز همینطور پرتلاش و پرتوان در اوج باشید و ما و علاقمندان به هنر شما این توفیق را داشته باشیم که صدای شما را به عنوان بخشی از خاطرات شفاهی زندگی مان با آرامش بشنویم. ■

بهترین مقاله را انتخاب کنید ■ SMS ۳۰۰۰۷۴۶۸ ■ کد این مقاله ۱۳۴-۴

دهه سابقه فعالیت خودتان برمی‌گردید، چهره کدامیک از همکاران برایتان برجسته و پررنگ است؟

■ (با مکتی بسیار طولانی، به آرامی و شمرده پاسخ می‌گویند):

همه‌شان خوبند، نمی‌توانم بگویم ...

■ (این بار دیگر انگار دارم دست و پا می‌زنم):

... بله، به لحاظ خاطره عرض می‌کنم، بحث خوب و بد یا بهتر و بدتر نیست. می‌خواهم ببینم وقتی بیاد خاطرات سال‌های کار در دوبله می‌افتید همکاری با کدامیک از همکاران برایتان مطبوع‌تر، جذاب‌تر و دلچسب‌تر بوده است؟

■ خوب آن موقع فضای دیگری بود، ارتباطات خیلی قشنگ‌تر و همکاری‌ها بهتر بود، صمیمی‌تر بودند، لطفی که به هم داشتند اگر چه شاید اندک ولی صادقانه بود. الان کمتر این اتفاق می‌افتد، نمی‌دانم دلیلش چیست؟ شاید علت این باشد که گوینده‌ها دیگر موقعیت گذشته را ندارند، فقط به عنوان یک شغل، گویندگی می‌کنند و دست‌مزدی می‌گیرند تا زندگی‌شان را بگذرانند. آن حال وهوایی که قبلاً داشتند تغییر کرده، انگار همه چیز ماشینی شده، مثل خود سینما که کامپیوتری شده. دیگر فیلم‌های «بن‌هور»، «لورنس عربستان»، «کلثویاترا» و «بانوی زیبای من» را نمی‌بینیم. دوبلور هم در یک چنین محیطی خودش را می‌سازد و شکوفا می‌شود ولی وقتی این محیط تغییر کرده، فیلم خوب، دست‌مزد خوب و موقعیت خوب نیست مسلماً دوبله هم طراوت و شادابی‌اش را از دست می‌دهد. الان همه کارها در یک سطح ارائه می‌شوند البته خوب است ولی نه آنچنان که باید.

■ گاهی آدم احساس می‌کند که فیلم‌ها فقط برگردان به فارسی می‌شوند. شنیده‌ام که زمانی بین گویندگان مصطلح بوده وقتی کسی در کارش وسواس بخرج می‌داده و متوجه خشخاش می‌گذاشته، می‌گفتند «چه خبر است؟ مگر بن‌هور کار می‌کنی؟» که ظاهراً استاد احمد رسول‌زاده سرپرستی دوبلاژ آن فیلم را عهده‌دار بوده‌اند و بیش از ۴ هفته هم کار طول کشیده بوده...

■ بله، من خودم در آن فیلم به جای شخصیت مسالا حرف زدم که مقابل بن‌هور بود. به هر حال به‌نظم می‌رسد الان که بعد از ۲۰ سال برگشته‌ام و پشت میکروفن نشسته‌ام چون طی مدتی که مشکلات پیش گفته، همکاران من را تحت تأثیر قرار داده بود من اینجا نبوده‌ام با همان اصالت قدیمی می‌نشینم پشت میکروفن و واقعاً حتی اگر یک کلمه را نفهمیده باشم یا مدیر دوبلاژ مرا قانع نکرده باشد محال است آن رل یا آن بخش را بگویم. همینطور در مورد تمرین، تا خوب تمرین نکنم و کار برایم جا نیفتد و پخته نشود نمی‌گویم «ضبط!» هرچند بعضی‌ها خوششان نمی‌آید. فیلم «هملت» «کنت برانا» را که دوبله کردم بیش از ۱۰۰ ساعت برایش وقت گذاشتم نتیجه‌اش این شد که منتقدین و کارشناسان متوجه تلاش و مرارت مدیر دوبلاژ و گویندگان این فیلم شدند و گفتند بهترین دوبله ۵۰ سال گذشته است.

■ جناب جلیلود شما چند دهه در دوبله ایران حضور فعال، شاخص، موفق و محبوب داشتید. زمانی که دو دهه از حرفه اصلی‌تان، عشق‌تان و گذشته زندگی‌تان دور بودید چه حسی داشتید؟

■ (درحالی‌که با طمأنینه به محاسن سپید خود دست می‌کشند):

من بطور کلی در زندگی‌ام نمی‌توانم شکست را قبول کنم، واقعاً نمی‌توانم، برایم دردناک است. می‌دانید که من اجباراً برای سرپرستی فرزندانم که خارج از کشور تحصیل می‌کردند رفتم. تا آنها فارغ‌التحصیل شدند و سر و سامان گرفتند به‌خودم آمدم دیدم از عشق و علاقه و کارم در ایران دور شده‌ام. به‌خصوص اینکه کار، مرا کنار نگذاشته بود این من بودم که ضرورتاً کار را